



Scientific-research Biannual Journal of
Islamic Philosophy

Vol. 11. Issue 2. successive No. 21. fall - winter 2026

An Analysis of Minor and Major Quantifiers: A Structural Reconsideration of Logical Quantification¹

Ali Sajjadi Abbas-Abadi², Ahad Faramarz Qaramaleki³

ABSTRACT

In traditional logic, as well as in systems of modern logic, quantifiers have generally been restricted to two types: universal and particular. Notwithstanding the utility of this binary division in simplifying the structure of propositions, it encounters semantic difficulties in accounting for other kinds of statements, whose analysis requires greater precision in the examination of quantified structures. Adopting an analytical-critical approach and aiming to reconsider this exclusivist framework, this study explains both the possibility and, subsequently, the necessity of proposing a new structure for logical quantifiers. In this context, it introduces the minor and major quantifiers, or, in other words, classified quantifiers, as an effective alternative to the traditional binary division. This explanation, which is grounded in an analysis of particular propositions (*qaḍāyā juz' iyya*) and their inseparable connection with indefiniteness (*ihmāl*), while drawing upon the achievements of the traditional reductionist structure, and at the same time preserving its distinction from fuzzy logic and probabilistic logic, provides the possibility of a more precise and comprehensive analysis of extant propositions. It further prevents the distortion of meaning in the domains of natural language, revealed verses, and rational judgments (*aḥkām 'aqliyya*). The finding of this study is the proposal of a new, flexible, and highly applicable framework for the analysis of propositions—one that moves beyond the binary opposition between universality and particularity and opens new horizons for the expansion of linguistic and conceptual logic..

KEYWORDS: particular proposition (*qaḍiyya juz' iyya*), quantitative indefiniteness, universal and particular quantifiers, probability logic, fuzzy logic, minor and major quantifiers (*al-suwar al-aqalliyya wa-l-akthariyya*).

1. **Received:** 2025.October.1 | **Accepted:** 2025.November.22

2. **Corresponding author:** Level Three (MA) Seminary Student, Khorasan Seminary (*Hawza*), Mashhad, Iran; **Email:** alisajjadiabbasabadi@gmail.com

3. Professor Emeritus, Department of Islamic Philosophy and Theology, Faculty of Theology and Islamic Studies, University of Tehran, Tehran, Iran; and Head of the Islamic Research Foundation of Āstān-i Quds-i Raḍawī, Mashhad, Iran; **Email:** Ghmaleki@ut.ac.ir

زیجر

دوفصلنامه علمی پژوهشی فلسفه اسلامی
سال یازدهم / شماره دوم / پیاپی ۲۱ / پاییز - زمستان ۱۴۰۴

تحلیل سوره‌های اقلی و اکثری؛ بازاندیشی ساختاری در کمیت‌نماهای منطقی^۱

علی سجّادی عباس‌آبادی^۲؛ احد فرامرز قراملکی^۳

چکیده

در منطق سنتی و نیز در نظام‌های منطق جدید، سورها به دو گونه کلی و جزئی محدود شده‌اند. این تقسیم دوگانه، علی‌رغم کارآمدی در ساده‌سازی ساختار قضایا، با چالش‌هایی معنایی در تبیین انواع دیگر گزاره‌ها مواجه می‌شود که نیازمند دقت بیشتر در تحلیل ساختارهای سورمند است. مقاله حاضر با رویکردی تحلیلی-انتقادی و با هدف بازاندیشی در این انحصار، به تبیین امکان و در پی آن ضرورت ارائه ساختاری جدید برای کمیت‌نماها پرداخته و سوره‌های اقلی و اکثری یا به تعبیر دیگر، طبقه‌بندی شده را به مثابه بدیلی کارآمد برای تقسیم دوگانه سنتی معرفی می‌سازد. این تبیین که بر پایه تحلیل قضایای جزئی و پیوند ناگسستگی آن با اهمال بنا نهاده شده است، ضمن بهره‌گیری از دستاوردهای ساختار تقلیل‌گرایانه سنتی و حفظ تمایز خویش با منطق فازی و منطق احتمالات، امکان تحلیلی دقیق‌تر و کامل‌تر از گزاره‌های موجود را فراهم نموده و از تحریف معنا در قلمرو زبان طبیعی، آیات وحیانی و احکام عقلی جلوگیری می‌نماید. نتیجه این بررسی، پیشنهاد چارچوبی جدید، انعطاف‌پذیر و پرکاربرد در تحلیل قضایاست که از تقابل دوگانه میان کلیت و جزئیت عبور کرده و افق‌های نوینی را برای گسترش منطق زبانی و مفهومی پیش روی می‌نهد.

کلیدواژگان: قضیه جزئی، اهمال کمی، سور کلی و جزئی، منطق فازی، سوره‌های اقلی و اکثری.

۱. تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۷/۹؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۹/۱

۲. دانش‌پژوه سطح سه، حوزه علمیه خراسان، مشهد، ایران. رایانامه: alisajjadiabbasabadi@gmail.com (نویسنده مسئول)

۳. استاد گروه فلسفه و کلام اسلامی، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه تهران، تهران، ایران. رایانامه: ghmaleki@ut.ac.ir

مقدمه

مسئله تحقیق. دانش منطق، ترازو و سنجۀ علوم بوده و اگر دانشی زیر ذره‌بین آن قرار نگیرد، فاقد ارزش و اعتبار می‌گردد (ابن‌سینا، ۱۳۸۳: ۱۰). این علم به حدی جنبه‌آلی و کاربردی داشته است که برخی به خطا آن را از ذیل فلسفه - به معنای اعم - خارج نموده یا اساساً زیر مجموعه ادراکات به حساب نیاورده‌اند (فرامرزی قراملکی، ۱۳۶۸: ۳۷۲). کارآمدی این علم در گرو انطباق و فراگیری قواعد آن نسبت به فرآیندهای طبیعی ذهن در فکر و اندیشه است، بر همین اساس نیز میل به تلخیص کردن و ارجاع فروع به اصول در قواعد منطقی، با کارآمدسازی آن ناسازگار است. در صدر این منطق‌دانان، شیخ اشراق تلاش می‌کند تا گونه‌های مختلف قضیه را به حمله موجب کلی ضروری تحویل دهد (سهروردی، ۱۳۷۲: ۲۹/۲). ممکن است به لحاظ مبانی نظری، این دیدگاه مقبول افتاده و همانگونه که ملاصدرا در کتاب التنتیج به این شیوه رفته (صدر الدین شیرازی، ۱۳۷۸: ۲۷) و مآلهادی سبزواری نیز در کتاب اللئالی المنتظمة، چنین بیانی را متأثر از فطانت شیخ اشراق می‌داند (سبزواری، ۱۳۶۹: ۲۳۶/۱)، ما نیز از این تحلیل دفاع نماییم؛ اما آیا با فروکاستن قواعد، کارآمدی منطق در فراگیر بودن نسبت به انحاء فکر و قلمروهای مختلف اندیشه - از فکر در عرف تا فکر در علوم اعتباری و علوم حقیقی و امثال آن - کاسته نمی‌شود؟

در نظام‌های مختلف منطق قدیم و جدید، با حصر قضایای مسوّر در دو گونه کلی و جزئی (وجودی)، شمول حکم نسبت به افراد موضوع در همین ساختار منحصر گردیده و در عمل، قلمرویی که طبقه‌بندی شده و آماری است، مغفول و خارج از صورت‌بندی منطقی باقی مانده است. این در حالی است که در زبان بشری، مجموعه‌ها مرز مشخصی نداشته و به‌طور طبیعی در قالب‌های درصدی و آماری ساختاربندی می‌شوند؛ برای مثال، ما در ذهن خود با مشاهده فردی کوشا، قیاسی شکل داده و با بهره‌گیری از کبرایی اغلبی، حکم به ارزش احتمالی بالا نسبت به موفق بودن وی در آینده می‌نماییم. این در حالی است که گزاره «أغلب کوشایان موفق هستند» کلی نبوده و چون چنین ساختاری در منطق اعتبار نشده است، از نظر منطق ارسطویی - سینیوی نمی‌توان آن را ارزشمند و خالی از مغالطه سوء تألیف دانست.

در این نوشتار، با تبیین رابطه قضایا و سرنوشت مشترک تاریخی گزاره‌های طبیعی و جزئی و همچنین با تحلیل قضایای مسوّر، پیوند میان اجمال و جزئیّت روشن گشته و در پی آن، از یک‌سوی نارسایی الگوی رایج در صورت‌بندی قضایا (به‌ویژه در تحویل آن‌ها به قالب حمله) را نشان می‌دهد و از سوی دیگر، این مسئله را پیش می‌کشد که آیا حصر سورها در کلی و جزئی موجه است یا باید از سوره‌های طبقه‌بندی شده دفاع کرد.

بر این مبنا، نخست اشکال سه‌روردی - به‌عنوان اصلی‌ترین مدافع اختصار قواعد قضایا - بر بسط سورهای جزئی بررسی شده و نقص ساختار منطق سنتی در تبدیل گزاره‌ها به مدل حملی تحلیل می‌گردد تا برای اولین بار، ضرورت و کیفیت تأسیس سورهای اقلی و اکثری روشن شود. در ادامه، با ذکر مصادیق این سورها در محاورات عرفی و مقایسه آن‌ها با سورهای سنتی و درجه‌بندی شده، حدود و کارکردشان تبیین گشته و در پایان، نسبت آن‌ها با منطق فازی و منطق احتمالات سنجیده می‌گردد.

پیشینه تحقیق. از آن‌جا که منطق‌دانان در تقسیم قضایا، عمده توجه خود را به موضوع منعطف می‌نموده‌اند، در میان تحقیقات منطقی، آثار بسیاری در رابطه با قضایا و به خصوص مسوَرات نگاشته شده است؛ لکن پس از فحوص و بررسی در میان این نگاشته‌ها، بحث نقادانه‌ای نسبت به انحصار سور به چشم نخورده و می‌توانیم نسبت به این مسئله ادعای نوآوری داشته باشیم. برای نمونه می‌توان به آثاری در رابطه با صورت‌بندی سور در قضایای شرطیه (ایزدی، ۱۳۹۰؛ دارابی، ۱۴۰۲)، جهت سور در آثار ابن‌سینا و دیگر منطق‌دانان (اژه‌ای، ۱۳۸۷؛ فلاحی، ۱۳۸۹)، بررسی تطور تقسیم قضایا در بستر تاریخ (برخورداری، ۱۳۸۴؛ فرامرز قراملکی، ۱۳۸۲)، قضایای جزئی و مسئله افتراض در قضایای جزئی (عظیمی، ۱۳۸۷؛ همو، ۱۳۹۶) و غیر از این موارد اشاره نمود که در عین مطرح کردن بحث‌هایی در این زمینه، به مسئله این مقاله نپرداخته‌اند.

با این همه، باز هم نمی‌توان گفت تاکنون کسی به اصل مسئله توجه نکرده و تمایز میان انواع قضایای جزئی را مد نظر نداشته است؛ چه‌اینکه در لابه‌لای کتب منطقی، عبارتی از ابن‌سینا وجود دارد که نشان می‌دهد وی به اصل این تفاوت و ارزش آن در علوم طبیعی التفات داشته و استفاده از آن را قابل دفاع می‌داند. ایشان در کتاب اشارات و در ذیل بحث از انتاج برهانی، تذکری نسبت به ضروریات و ممکنات اقلی و اکثری داده و نسبت به فهم اشتباهی که از بیان ارسطو در پاسخ علمای طبیعی صورت گرفته است، از ورود ضروریات و ممکنات اقلی در استنتاج دفاع می‌نماید (نصیرالدین طوسی، ۱۴۰۳: ۲۹۴/۱). او گرچه با این عبارت نشان می‌دهد که ساختار برخی علوم محتاج قضایایی اکثری و اقلی بوده و بایستی دانش منطق برای آن‌ها چاره‌اندیشی کند، لکن در هیچ‌یک از آثار خویش، به این تقسیم اشاره نکرده و آن را اعتبار ننموده است.

روش تحقیق. در این مقاله، سنجشی نقادانه نسبت به حصر سور در جزئی و کلی در ترازوی فراگیری قواعد منطق ناظر به قلمروهای مختلف فکر صورت پذیرفته است که در پایان به ابداع سورهای اقلی و اکثری در ساختاری طبقه‌بندی شده می‌انجامد.

رابطه قضایا و هم‌سرنوشتی گزاره‌های طبیعی و جزئی

ارسطو در آغاز مبحث قیاس که از آن به «التحلیلات الأولى» تعبیر می‌شود، قضایا را به مهمله، مسور کلی و مسور جزئی منقسم دانسته است (ارسطو، ۱۹۸۰: ۱۳۸/۱ و ۱۳۹). وی گرچه قضیه شخصی را در قیاس، بی‌ارزش دانسته^۱ و طبق بیان یحیی بن عدی به همین سبب نیز در تقسیم خویش بدان اشاره نمی‌کند، لکن در مواضع مختلفی از «کتاب العبارة» از آن بحث کرده و آن را معتبر قلمداد می‌نماید. پس از وی، این تقسیم توسط فارابی با افزوده شدن قضیه شخصی تکمیل گردیده و موضع بحث از آن به کتاب القضا یا انتقال پیدا کرده است (فارابی، ۱۴۰۸: ۹۷ و ۱۱۸ و ۱۵۶). إخوان الصفا در ضمن ارائه بیانی جدید نسبت به قضایای محصوره، اقسام چهارگانه فوق را ذکر نموده‌اند. در اندیشه ایشان، قضیه محصوره قضیه‌ای است که امکان تأویل در آن وجود نداشته و علامت آن نیز ورود سور می‌باشد. طبق این دیدگاه در طرف مقابل، قضیه مهمله با تردید در اراده کلیت و جزئیت و قضیه شخصی با تردید در اراده اشخاص هم‌نام، قابلیت تأویل داشته و مستمع تنها در فرض علم به ضمیر قائل است که می‌تواند وی را صادق یا کاذب بخواند (إخوان الصفا، ۱۴۱۲: ۴۱۶/۱).

ابن سینا در آثار مختلف خود، اقسام قضایا را بدون هیچگونه تغییری بیان کرده و در ضمن مباحث خویش، با دقت به تحلیل گزاره‌هایی پرداخته است که در ساختار جدید با نام قضیه طبیعی از آن‌ها یاد می‌شود (ابن سینا، ۱۳۸۱: ۷۵)؛ این در حالی است که وی آن‌ها را مستقل از دیگر قضایا اعتبار نکرده و قسمی در کنار باقی اقسام ندانسته است. پس از تحلیل ابن سینا نسبت به این قضیه، اختلافات بسیاری در زمینه اعتبار قسمی دیگر در کنار باقی قضایا صورت پذیرفته و منطق‌دانان در قبال آن، به چند دسته تقسیم شده‌اند؛ برخی آن را از سنخ قضایای مهمله دانسته (فخر رازی، ۱۳۸۴: ۱۳۹/۱-۱۴۱ و ۲۸۷؛ سهروردی، ۱۳۷۲: ۱۵۴/۴ و ۱۵۵؛ طوسی، ۱۳۶۷: ۷۴ و ۷۵)، برخی آن را شخصی تلقی کرده (قطب الدین شیرازی، ۱۳۲۴: ۳۴۹-۳۵۱؛ فرامرز قراملکی، ۱۳۹۱: ۴۶۱ از دوانی و دشتکی) و برخی دیگر، ابتدا در مقابل مهمله یا شخصی دانسته شدن آن ایستاده (خونجی، ۱۳۸۹: ۸۵ و ۸۶) و در نهایت نیز آن را اعتبار نموده‌اند (ابهری، ۶۷۸: برگ ۲۵۲).

۱. زمانی که شهاب‌الدین سهروردی، در بحث ارجاع قضایا به قضیه موجب کلیه ضروریه، با اشکال مشهور تفاوت موجب معدوله و سالبه محصله مواجه می‌شود، این تمایز را منحصر در قضایای اتمی و شخصی دانسته (سهروردی، ۱۳۷۲: ۳۴/۲) و با تذکر به بی‌کاربرد بودن این قضایا در علوم، از قاعده ارجاع قضایا دفاع می‌کند (سهروردی، ۱۳۷۲: ۲۹/۲). نکته اصلی در تفاوت قضایای شخصی و بی‌ثمر بودن آن در علوم، عدم انحلال به دو عقد بوده و به همین جهت نیز تمایزات جدی با دیگر گزاره‌ها پیدا می‌کند.

گرچه تحلیل فتنی قضیه طبیعییه محتاج دقت بوده و به همین دلیل نیز اختلاف در آن امری عادی تلقی می‌شود، لکن وجود دو مانع دیگر نیز از تأسیس قسمی جدید پیش‌گیری کرده و در استمرار این نزاع دخیل بوده‌اند: اول) تقسیم ثنائی و حصر عقلی قضایا که سبب می‌شود تا راه بر دیگر قضایا بسته شده و از آن‌جا که تقسیم دائر بین سلب و ایجاب است، هرگونه قضیه دیگری به همان تقسیم ارجاع داده می‌شود؛ دوم) کم‌فائده بودن قضیه طبیعییه و نداشتن کاربرد، دلیلی بر عدم اعتبار آن دانسته شده و برخی از منطق‌دانان مانند أبهری و فناری نیز بدان اشاره کرده‌اند (فناری، ۲۰۱۲: ۳۲۱ و ۳۲۲).

دو مانع فوق در قضیه جزئیه نیز وجود داشته و سبب شده تا این بخش از قضایا نیز همانند قضیه طبیعییه، از اعتباری جداگانه مغفول و از تدقیق‌های منطق‌دانان محروم گردد؛ چه‌اینکه اولاً قضیه جزئیه نیز در همین حصر عقلی قرار گرفته و طبق بیان برخی، با رابطه تناقض سلب و ایجاب (ابن‌سینا، ۱۴۰۵: ۴۵/۳/۱) و طبق بیان برخی با رابطه تضاد منحصراً در دو طرف (طوسی، ۱۳۶۷: ۸۳؛ علامه حلی، ۱۳۶۳: ۹۶؛ قطب‌الدین رازی، ۱۳۸۶: ۲۳۶ و ۲۳۷؛ تفتازانی و یزدی، ۱۴۱۲: ۵۷)، از قضیه کلی تمایز پیدا کرده است؛ ثانیاً همانطور که شیخ اشراق تصریح می‌نماید (شهاب‌الدین سهروردی، ۱۳۷۲: ۲۵)، آن را به واسطه کاربرد نداشتن، در زمره علوم کم‌فائده برشمرد و بر همین اساس نیز از آن بحث نکرده‌اند. گام اول برای عبور از این موانع، بسط مسورات و تبیین حقیقت قضایای جزئیه می‌باشد.

تحلیل قضایای مسوره و پیوند میان اجمال و جزئیت

در منطق ارسطویی، سور یا به اصطلاح ابن‌سینا «پیداگر چندی» (ابن‌سینا، ۱۳۸۳: ۴۰)، بر کمیت شمول حکم نسبت به افراد موضوع دلالت داشته و در ذیل آن قضایای کلیه، محیطه یا (Universal entences) و قضایای جزئیه، بعضیه یا (Particular sentences) جای دارد. خواجه طوسی به پیروی از ابن‌سینا سور را ناظر به تک‌تک اشخاص موضوع دانسته و در فرض کلی بودن آن - برخلاف گمانی که نسبت به حکم بر کلی موضوع یا موضوع کلی می‌رود - تمامی افراد را به نحو استغراقی محکوم می‌داند (طوسی، ۱۴۰۳: ۱۶۰/۱ و ۱۶۱). در خوانش جدید از منطق محمولات، تقسیم فوق از مسورات پذیرفته شده، لکن عمده تفاوت آن در تفاوت تفسیر نسبت به قضیه جزئیه می‌باشد که به اختلاف تعبیر از سور جزئی به سور وجودی (Existential quantifier) و در پی آن، از قضیه جزئی به قضیه عمومی (Existential sentences) نیز منتهی گردیده است (موحد، ۱۳۹۸: ۱۵۱؛ نبوی، ۱۳۷۷: ۸۱).

در ساختار سنتی، گزاره جزئی بعض افراد موضوع را هدف گرفته و به همین نحو محمول را بر آن بار

می‌نماید؛ لکن در منطق جدید، گزاره وجودی تنها دلالت بر وجود یک فرد از افراد موضوع داشته و برای تعبیر از آن، به «دست‌کم یک نفر وجود دارد که از افراد موضوع است» بسنده می‌شود (Jay Hurley, 1996). چنین تبیینی تا حدودی قضیه جزئی را از اهمال خارج کرده و تنها نظر را به یک فرد مقصور می‌گرداند؛ لکن در پی آن، ارزش گزاره‌های جزئی را برای سنجش احتمالات از بین خواهد برد.

بررسی میان این دو تفسیر، ما را به جهت اشتراک میان این دو دیدگاه رهنمون شده و فارغ از وجود یک یا چند فرد، جنبه ابهام و اهمال را پررنگ می‌سازد. رابطه میان اهمال و جزئیت، به حدی است که هرگاه سخن از قضیه‌ای مهمله برده می‌شود، آن را محکوم به جزئیت نموده و برای مثال در ذیل بحث از تناقض مهملتین، به قاعده «المهملة فی حکم الجزئیة» یاد می‌کنند (ابن‌سینا، ۱۴۰۵: ۶۶/۱)؛ چه‌اینکه اقتضاء تردید میان جزئیت و کلیت، تحقق جزئیت بوده و جهل به کلیت، سبب عدم التفات به آن خواهد شد؛ همچنین هرگاه پای قضیه جزئی به میان می‌آید، برخی منطق‌دانان مانند شیخ اشراق به اهمال و ابهام موجود در کمیت قضیه جزئی توجه داشته و به همین سبب، گاهی از آن به «مهمله بعضیه» تعبیر می‌نمایند (سهروردی، ۱۳۷۲: ۲۵/۲)؛ زیرا اگر در یک فرض، موضوع قضیه‌ای ۱۰۰ مصداق داشته و حکم بر کل آن‌ها ثابت نگردد، دیگر در لسان منطق‌دانان میان ثبوت حکم بر یک عدد یا ۹۹ عدد، تفاوتی وجود نداشته و هیچ تعیینی نسبت به آن صورت نخواهد پذیرفت. طبق این تحلیل و با اندکی تأمل، جایگاه کلام إخوان الصفا در تمایز میان جنبه صدق گزاره‌های جزئی که ظاهر و بین می‌باشد، با جنبه کذب آن‌ها که چنین حالتی را دارا نیست، روشن خواهد شد (إخوان الصفا، ۱۴۱۲: ۴۱۶/۱).

با عنایت به پیوند میان اهمال و جزئیت، زمانی لزوم ارتقاء سوره‌های منطقی آشکار می‌شود که ما از سور به «مخرج از اهمال» تعبیر کرده (سهروردی، ۱۳۷۲: ۲۴/۲) ولی باز هم از قضیه مسوره جزئی به «مهمله بعضیه» یاد کنیم (سهروردی، ۱۳۷۲: ۲۵/۲). از قرار دادن این دو تعبیر در کنار یکدیگر، به آسانی ضعف کمیت‌نمای جزئی به دست آمده و احتمالات دیگر را نمی‌توان صحیح و منسجم با دیگر ساختارهای منطقی دانست. طبق این بیان، تنها در فرضی اهمال و ابهام از جمیع قضایای مسوره رخت می‌بندد که در سور قضیه جزئی بازنگری شده و در جهت تبیین اغراض گوینده، بدان اعتبار بخشیده شود.

نقد و بررسی اشکال سهروردی بر توسعه سوره‌های جزئی

آنچه منطق‌دانانی چون سهروردی را -که واقف به سستی ساختار در قضایای جزئی هستند- از پرداختن به این مطلب باز می‌دارد، بی‌کاربرد بودن این دسته از گزاره‌ها در علوم می‌باشد. وی به‌عنوان اصلی‌ترین

مدافع ارجاع قضایا و فروکاستن گوناگونی آن‌ها، پس از تقسیم و تسمیه مسورات، به کاربرست قضایا اشاره کرده و گزاره‌های جزئی یا طبق اصطلاح خود «مهمله بعضیه» را بسان گزاره‌های شخصیه نسبت به «دانش‌ها»، بی‌کاربرد و بی‌اثر قلمداد می‌کند. در پرتو این دیدگاه، احکام قضایا در منطق اشراق، منحصر در قضایای کلیه یا به تعبیر وی «محیطه» گردیده و برای ارجاع باقی گزاره‌ها به آن طرحی نو ارائه می‌شود. همانطور که شارحینی مانند قطب شیرازی نیز تصریح کرده‌اند، پیداست که مقصود سهروردی از «دانش‌ها»، علوم حقیقی بوده و کاربرد یا عدم کاربرد نیز نسبت به آن‌ها تفسیر می‌گردد (صدرالدین شیرازی، ۱۳۹۲: ۱۱۲/۱)، لذا جنبه مقدمیت منطق برای فلسفه و حکمت، سبب شده تا به کاربرست عرفی آن توجه نشده و تنها در برخی از ابعاد ارتقا پیدا نماید؛ شاهد این نکته نیز سخن قطب شیرازی در بیان علت کنار گذاشتن قضایای جزئی است؛ وی بی‌کاربرد بودن این دسته از مسورات را باعث فساد براهین می‌داند؛ چه‌اینکه مبتنی بر قاعده «تبعیت از احس» (صدرالدین شیرازی، ۱۳۷۸: ۳۵) برای شکل دادن برهان و به دست آوردن قواعد و قوانین - که ذاتاً قضایایی کلی می‌باشند (تفتازانی و یزدی، ۱۴۱۲: ۱۷) - تنها می‌توان از قضایای کلیه استفاده نمود.

اشکال فوق که با ارزش‌بخشی به علوم حقیقی موجب تضعیف گزاره‌های جزئی و بسیاری از مباحث این دانش شده است، ناشی از نگرش دانشمندان به این علم می‌باشد. اگر دانش منطق تنها به عنوان یکی از مبادی و پیش‌فرض‌های علوم حقیقی به حساب آمده و از دیگر شئون آن غفلت شود، نتیجه‌ای جز رشد تک‌بعدی - آن هم در جهت پیشرفت علوم حقیقی - رقم نخواهد خورد و در نتیجه، هیچ‌گاه بنایی دیگر در بحث محصورات، بر این مبنا سوار نمی‌گردد. این نوع نگاه به دانش منطق، متأثر از یک دیدگاه شایع است که توسط منطق‌دانان مسلمان مانند ابن مقفع (ابن مقفع، ۱۳۸۱: ۱۱۷ و ۱۱۹) و ابن سینا (ابن سینا، ۱۴۰۵: ۱۰/۱) از بدو ورود علم منطق به سنت اسلامی تکرار شده و علم منطق را - با اینکه ادعا می‌شد ابزار و خدمتگزار دانش‌ها و محک اندیشه می‌باشد - تنها در مسیر خدمت به علم فلسفه و علوم حقیقی جهت‌دهی نموده است. البته در این میان، دیدگاه‌های دیگری هم می‌توان یافت؛ برای مثال، ابن نفیس که خود حکیم و پزشک نیز به حساب می‌آید، در عین اینکه الهیات و فلسفه را محور دانسته و منطق را ذیل آن و در خدمت آن معرفی می‌کند، به خادم بودن دانش منطق برای تمامی علوم نیز تصریح کرده است (ابن نفیس، ۲۰۰۹: ۲۸۸).

به بیان دیگر، در ابتدای تمامی کتب منطقی، این علم به مثابه ابزاری کارآمد برای تصحیح فکر معرفی شده و در دو ساحت ساختار و نیز محتوای گفتار، اصلی‌ترین راهنمای انسان در اقلیم اندیشه به شمار



می‌آید. در پرتو این غرض، قرار است منطق صوری با سیطره بر همه معرفت‌های تصویری و تصدیقی و نیز منطق مادی، با در بر گرفتن ابعاد پنج‌گانه صناعات به وجود آید و ذهن را در تمامی حوزه‌ها در مسیر صواب جهت‌دهی نماید؛ بر این اساس، پرواضح است که ساحت‌های اندیشه، منحصر به علوم حقیقی، برهانی و کلی - مانند فلسفه و ریاضیات - نبوده و دانش‌های بسیاری هستند که علم منطق متکفل صیانت از آن‌ها می‌باشد.

اگر بخواهیم کمی پا را فراتر گذاشته و حاق مطلب را بیان کنیم، لازم است منطق را به عنوان اساس و پایه شئون مختلف حیات فکری قرار داده و برای کارآمدسازی آن در تمامی قلمروها، همگام با دیگر علوم، به جنبه سنجه و معیار بودن آن توجه داشته و طبق این تحلیل، به توسعه و گسترش آن بپردازیم. با عنایت به مطالب پیش گفته، اگر اولاً بپذیریم که دانش منطق آلتی است که به کارگیری آن موجب صیانت ذهن از ضلالت در اندیشه می‌شود (نصیرالدین طوسی، ۱۴۰۳: ۹/۱) و ثانیاً اندیشه و فکر را، گرچه در حقایق معانی، لکن محصور در حفاظ الفاظ بدانیم (نصیرالدین طوسی: ۲۲/۱؛ حسن زاده آملی، ۱۳۷۵: ۲۲۹/۲)، چاره‌ای جز این نداریم که این ابزار را با لسان عرف ارتقا بخشیده و توانایی‌های زبان عرفی و طبیعی را از آن سلب نکنیم؛ در غیر این صورت، دانش منطق که قوام آن به کاربردی و زمانه‌اندیش بودن است، به اصطلاحاتی انتزاعی بدل خواهد شد.

اگر چنین نگرشی به منطق ایجاد شود، دیگر سخن از قضایای جزئی که گزاره رایج در علوم و محاورات به حساب می‌آید، بی‌فایده و بی‌اثر قلمداد نشده و بی‌شک توسعه سوره‌های جزئی، چه از لحاظ نظریه علمی و چه از لحاظ تطبیق کاربردی، امری لازم و پرثمر به نظر خواهد رسید؛ زیرا همانطور که فارابی اشاره کرده است و ما در عصر حاضر مشاهده می‌نماییم، بسیاری از علوم - مثل علم جغرافی و تاریخ و رجال - مبتنی بر داده‌های جزئی بوده و بر پایه حالات اکثری و اغلبی شکل گرفته است (فارابی، ۱۴۰۸: ۳۱۱/۱ و ۳۱۲). در ادامه به برخی از مصادیق خاص در معارف، علوم و محاورات اشاره خواهد شد که در آن، ساختار موجود از مسورات تأمین نشده و نیاز به طرحی دیگر دارد که در عین انتقان و انسجام، توانایی استیفاء تمامی فوائد سور منطقی را نیز داشته باشد.

نقص ساختار منطق سنتی در تبدیل گزاره‌ها به مدل حملی

تا بدین جا روشن شد که سوره‌های معمول در علم منطق، توانایی تبیین جملات موجود در علوم مختلف را نداشته و تا زمانی که تکمیل نگردد، در ساختاربندی اندیشه‌ها نارسا خواهد بود؛ حال شایسته است تا

به صورت جزئی‌تر و ناظر به بعضی از علوم، مثال‌هایی ارائه کرده و توان سوره‌های سنتی را در تحلیل کمیت به سنجش بگذاریم.

علم آمار: دانش‌های آماری منابعی برای تهیه و جمع نمودن اطلاعاتی بیشمار، راجع به امور مختلف می‌باشد که با اسلوب صحیحی طبقه‌بندی و جمع شده است و به طرز واضحی نمایش داده می‌شود (ستوده، ۱۳۱۸: ۱۳۵۱)، ارزش سوره‌های توسعه‌یافته در مباحث آماری بیش از هر عنوان دیگری بروز داشته و دیگر نیازی به توضیح ندارد. به عنوان مثال، دانش منطق در تبیین گزاره «طبق آمار حدود هشتاد و پنج درصد بزهکاران گرفتار در زندان، اهل نماز نبوده‌اند»، تهی‌دست بوده و ساختار موجود را برنمی‌تابد.

علم تربیت: اگر بخواهیم گزاره‌های تربیتی را که از راهبردهای غالبی سخن می‌گویند، در ساختار منطقی جای دهیم، راهی جز تقلیل و تضعیف آن نداریم! برای مثال، اگر بخواهیم قضیه مهمله «والدین در عدم پای‌بندی فرزندان به عفت نقش دارند» را در قالب منطقی وارد کنیم، بی‌شک در قضایای کلیه قرار نگرفته و بایستی آن‌ها را در زمره قضایای جزئی بیان نماییم؛ این در حالی است که ارائه این گزاره‌ها در ساختار قضایای جزئی، بار معنایی واحدی نداشته و نتیجه‌ای به دست نخواهد داد. شایان توجه است که در شاخه تحلیل قضایا که از بخش‌های اساسی علم منطق به شمار می‌رود، روشن ساختن برخی ظرائف در تعبیر، تأثیر بسزایی داشته و برای دست‌یابی به لوازم آن قضیه بسیار سودمند است؛ برای مثال، اگر سور «والدین» را مشخص نماییم، جنسیت اولاد را تعیین، مقدار نقش و کیفیت آن را تبیین و ملاحظات دیگر را نیز بدان ضمیمه کنیم، نتیجه‌ای که از کار بست احکام قضایا به دست خواهیم آورد، تفاوتی جدی با قضیه بسیطی که در ابتدا بیان شد، خواهد داشت.

علم فقه: گرچه این دانش در پی تأمین حجت بوده و هدفی جز تحصیل معذور و منجّز ندارد، لکن احتیاج آن به منطق به عنوان ابزاری فراگیر در صیانت استنباط از خطا، امری آشکار است و طبعاً به بسط و گسترش سوره‌های منطقی می‌انجامد. برای مثال، یکی از قواعد و ضوابطی که طبق نظر برخی از فقها مستند به عقل، شرع و عرف بوده و طبق نظر مشهور ایشان مستندی جز ظن نوعی ندارد (میرزای قمی، ۱۳۷۸: ۸۹/۱)، قاعده الحاق است. در مواضع مختلفی از علم فقه به این قاعده اشاره شده است، لکن در منظر مشهور فقها، ظن حاصل از آن در ظنون غیر معتبر جای داشته و تمسک به آن برای اثبات حکم صحیح نمی‌باشد (فیاض، ۱۴۲۷: ۳۳۶/۱۵)؛ البته روشن است که می‌توان از آن به عنوان قرینه‌ای در تعیین ماهیت موضوعات و مصادیق بهره برد (ر.ک: دهقان، ۱۴۰۲). مقصود از قاعده الحاق، ضمیمه

نمودن یک فرد مشکوک به هم‌ردیفان آن است که اغلب آن‌ها ذیل یک حکم جای گرفته‌اند؛ به بیان دیگر، زمانی که با یک مورد مواجه می‌شویم که از طرفی حکم آن برای ما مجهول است و از طرف دیگر، عمده اقران آن دارای یک حکم واحد می‌باشند، بایستی مورد مجهول را به دیگر موارد ملحق نموده و بدین صورت حکم آن را کشف نماییم. از این قاعده به «إلحاق الشيء بالأعم الأغلب» تعبیر شده و گاهی با عبارت «الظن يلحق الشيء بالأعم الأغلب» به مصدر این ضابط نیز اشاره می‌گردد (قزوینی، ۱۴۲۲: ۲۵۳/۳؛ نراقی، بی‌تا: ۳۶۱/۱). طبق آنچه بیان گردید، بدیهی است که اگر بخواهیم صغرای اُغلبیت را در قالب منسجم منطقی ارائه کنیم، آن را از صغرویت ساقط کرده و قابلیت استدلال به آن را حتی به اندازه شأن قرینیت، از بین خواهیم برد. برای مثال، اگر در صحیح و سالم بودن یکی از اجناس موجود در بازار شک کنیم و بخواهیم به قاعده الحاق تمسک نماییم، بیان کردن مورد اغلبی با لسان قضایای جزئی به سبب بی‌ارزش کردن آن خواهد شد (خوئی، ۱۴۱۸: ۱۲۶/۳۹). لزوم بهره‌گیری از سوره‌های اقلی و اکثری را می‌توان در بحث‌های دیگری مانند قبح یا استهجان تخصیص اکثر (طباطبایی، ۱۲۹۶: ۷۸) و اعتبار شهرت حدیثی و فتوایی پی‌گیری نمود (صدر، ۱۴۱۸: ۱۵۱/۲).

علم تفسیر: بسیار مشاهده شده است که برخی از مفسرین، آیات قرآن را در قالب‌های منطقی ریخته و از احکام آن مانند عکس و نقیض استفاده می‌نمایند؛ لکن در قرآن نیز همانند مکالمات عرفی، گزاره‌های بسیاری وجود دارد که با منطق ارسطویی قابل تحلیل نبوده و حتی در منطق جدید نیز بدان پرداخته نشده است، لذا ضرورت بحث در رابطه با آن را می‌توان هم‌سطح با ضرورت فهم دین و درک صحیح از حقایق عالم دانست. گرچه فهم آیات متوقف بر ساختاربخشی منطقی نمی‌باشد، لکن بی‌تردید برای درک بهتر معانی و جلوگیری از خطاهای احتمالی، امری لازم به نظر می‌رسد. اگر بخواهیم آیاتی مانند «لا خیر فی کثیر من نجواهم»^۱، «أكثرهم لایعقلون»^۲ و «قلیل من عبادی الشکور»^۳ را به صورت منطقی شکل دهیم، آن‌ها را به نحوی تحریف معنوی کرده و کاملاً از مفاد مطلوب خارج خواهیم کرد؛ چه اینکه اگر به جای کثیر، اکثر و قلیل از کلمه «بعض» استفاده شود، اساساً تأثیر کلام وحی از بین رفته و تفسیری برخلاف فهم سلیم صورت پذیرفته است.

لازم به ذکر است که سور «کثیر» زمانی صادق می‌باشد که عدد افرادی که حکم بر آن‌ها ثابت است،

۱. «در بسیاری از راژگویی‌های آنان خیری نیست»، (نساء، ۱۱۴).

۲. «بیشترشان اندیشه نمی‌کنند»، (مائده، ۱۰۳).

۳. «از بندگانم، اندکی سپاس‌گزارند»، (سبأ، ۱۳).

بنفسه و به تنهایی، کثیر و زیاد قلمداد شود در حالی که سور «اکثر» چنین نبوده و کثرت آن بایستی در مقایسه با کل افراد موضوع کشف گردد؛ برای مثال قضیه «کثیری از مردم تعقل نمی‌کنند»، با تحقق یک میلیارد نفر هم صادق است و می‌توانیم این جمعیت را متصف به کثرت گردانیم، لکن اگر بگوییم «اکثر مردم تعقل نمی‌کنند» دیگر یک میلیارد نفر - نسبت به حدود هشت میلیارد که کل جمعیت جهان است - برای صدق سور اکثری کافی نبوده و بایستی بیش از نیمی از مردم جهان محکوم به این محمول باشند. مثال دیگر برای این مطلب، آیه «وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا»^۱ می‌باشد؛ چه اینکه اجتماع دو «کثیر» با اختلاف در حکم ممکن می‌باشد، زیرا ناظر به کل افراد نبوده و تنها در نظر عرف معنا می‌گردد، در حالی که اجتماع دو «اکثر» چنین حالتی را نداشته و نسبت به کل افراد بایستی معنا شود که در چنین مقامی، موجب تضاد نیز خواهد شد.

فارغ از آنچه بیان شد، کافی است به کمیت‌های بیان شده در آیات زیر توجه شود تا بیش از پیش، ضعف سنت منطقی موجود در ساختار بندی گزاره‌های وحیانی روشن شود: «كَمْ مِّن فِتْنَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فَتْنَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ»،^۲ «قُمِ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا نَّصَفَهُ أَوْ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا»،^۳ «ثُلَّةٌ مِّنَ الْأَوَّلِينَ وَقَلِيلٌ مِّنَ الْآخِرِينَ»،^۴ «كِي نُسَبِّحَكَ كَثِيرًا وَنَذْكُرَكَ كَثِيرًا»،^۵ «وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا»،^۶ «وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ»،^۷ «لَوْ يَطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِّنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُمْ»،^۸ «إِنَّ كَثِيرًا مِّنْهُمْ بَعْدَ ذَلِكَ فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ»،^۹ «وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِن قَبْلُ وَأَصْلَحُوا كَثِيرًا وَضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ»،^{۱۰} «وَإِنَّ كَثِيرًا لِّيَضِلُّوا بِأَهْوَاءِهِمْ بِغَيْرِ

۱. «اما کسانی که کافرنند گویند: خدا از این مثل چه اراده کرده است؟! خدا بسیاری را به آن مثل [به خاطر انکارشان] گمراه می‌کند، و بسیاری را به آن مثل [به سبب پذیرفتنشان] هدایت می‌نماید» (بقره، ۲۶).
۲. «چه بسا گروه اندکی که به توفیق خدا بر گروه بسیاری پیروز شدند»، (بقره، ۲۴۹).
۳. «شب را جز اندکی [که ویژه استراحت است برای عبادت] برخیز. نصف [همه ساعات] شب [را به عبادت اختصاص ده] یا اندکی از نصف بکاه»، (مزمل، ۳).
۴. «گروهی بسیار از پیشینیان. و اندکی از پسینیان»، (واقعه، ۱۳).
۵. «تا تو را [در میان مشرکان از داشتن شریک] بسیار و فراوان تنزیه کنیم. و بسیار به یادت باشیم»، (طه، ۳۳).
۶. «آنان را بر بسیاری از آفریده‌های خود برتری کامل دادیم»، (اسراء، ۷۰).
۷. «از بسیاری [از همان اعمال هم] درمی‌گذرد»، (شوری، ۳۰).
۸. «اگر او در بسیاری از کارها از شما پیروی کند، قطعاً دچار گرفتاری و زحمت می‌شوید»، (حجرات، ۷).
۹. «بسیاری از آنان بعد از آن در روی زمین به [تجاوز از حدود حق و فساد و] زیاده‌روی برخاستند»، (مانده، ۳۲).
۱۰. «از امیال و هوس‌های گروهی که یقیناً پیش از این گمراه شدند و بسیاری را گمراه کردند و از راه راست دور شدند، پیروی مکنید»، (مانده، ۷۷).

عَلِمَ»^۱ «أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ أَنَّهُمْ إِلَيْهِمْ لَا يَرْجِعُونَ»^۲ «وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ»^۳ «فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا»^۴ «وَإِنْ كَثِيرًا مِّنَ الْخُلَطَاءِ لَيَبْغِي بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَقَلِيلٌ مَّا هُمْ»^۵ «اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ»^۶ «وَكَايْنٍ مِّنْ نَّبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رَبِّيُونَ كَثِيرٌ»^۷. طبق آنچه در بحث‌های پیشین گذشت، پیداست که تغییر هر کدام از سوره‌های فوق، به روشنی موجب تحریف معنایی بوده و در معنایی که از آیه استفاده می‌شود، خلل ایجاد می‌نماید.

ضرورت و کیفیت تأسیس سوره‌های اقلی و اکثری

طبق آنچه گذشت، پیداست که دانش منطق به عنوان مادر دانش‌ها و ابزار علوم بایستی ارتقا پیدا کرده و توانایی هضم گزاره‌های بیشتری را داشته باشد. تأسیس سوره‌های جدید و درجه‌بندی شده، به دو صورت امکان‌پذیر است: **اول** (گزاره‌های مسوره «بشرط لا») از ثبوت حکم برای دیگر افراد موضوع بوده و به تعبیر اصولی، دارای مفهوم مخالف باشند؛ طبق این بیان، تعبیر «بسیاری از مردم به دین گرایش دارند» توان اثبات یک گزاره دیگر را نیز داشته و بر اساس آن می‌توانیم بگوییم «اندکی از مردم به دین گرایش ندارند». **دوم** (گزاره‌های مسوره «لا بشرط») از ثبوت حکم برای دیگر افراد موضوع بوده و به بیان اصولی، مفهوم مخالف نداشته باشند؛ بر پایه این بیان، تعبیر قبلی یارای اثبات گزاره دیگری را نداشته و بدان دلالت نمی‌نماید.

در دانش منطق با استناد به قاعده «اثبات شیء نفی ماعدا نمی‌کند»، کیفیت شکل‌گیری قضایای جزئی را مطابق صورت دوم دانسته و اعم از قضایای کلیه لحاظ نموده‌اند؛ این در حالی است که باز هم

۱. «قطعاً بسیاری [از بداندیشان]، دیگران را از روی جهل و نادانی با هواهای نفسانی خود گمراه می‌کنند»، (انعام، ۱۱۹).
۲. «آیا [مشرکان مکه] ندانسته‌اند چه بسیار از اقوام پیش از آنان را [به سبب کفر و طغیان‌شان] هلاک کردیم که آنان هرگز نزد اینان برنمی‌گردند، [و در دنیا زندگی دوباره نمی‌یابند]»، (یس، ۳۱).
۳. «و مسلماً بسیاری از جنیان و آدمیان را برای دوزخ آفریده‌ایم»، (اعراف، ۱۷۹).
۴. «پس باید اندکی بخندند و بسیار بگریند»، (توبه، ۸۲).
۵. «و قطعاً بسیاری از معاشران و شریکان به یکدیگر ستم می‌کنند، به جز کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند و اینان اندک‌اند.»، (ص، ۲۴).
۶. «از بسیاری از گمان‌ها [در حق مردم] بهره‌یزد؛ زیرا برخی از گمان‌ها گناه است»، (حجرات، ۱۲).
۷. «انبوهی دانشمندان الهی مسلک [و کاملاً در دین] به همراه آنان جنگیدند»، (آل عمران، ۱۴۶).

فاصله میان دریافت‌های سلیم عقلا و ساختار منطق فاصله افتاده و همان اشکالی که در بدو امر مطرح بوده و ما را به اندیشه شکل‌دهی سوره‌های جدید انداخت، در این مقام نیز وجود دارد؛ بر این اساس، به نظر می‌رسد برای جلوگیری از خطا و مغالطه‌های گفتاری و نوشتاری، بایستی در یک طرح کلان از هر دو صورت‌بندی - لا بشرط و بشرط لا - بهره برده و با این تدبیر، هم ساختارهای منطقی را که تنها به قدر متیقن‌های عقلی تکیه داشته و قرائن خارجی را ملاحظه نمی‌کند، تأمین نمود و هم از زبان عرفی که موجب شکل‌گیری مفهوم مخالف می‌شود، باز نماند.

مصادیق جدید سوره‌های منطقی در محاورات عرفی

در زبان دانش‌های اعتباری، ظنی، احتمالاتی، استقرائی، تجربی، غیربرهانی، عرفی و غیره آنچه به عنوان سور و کمیت‌نما در عبارات استفاده می‌شود، دایره گسترده‌ای دارد؛ برای مثال می‌توان به موارد زیر اشاره نمود:

۱. سوره‌های کثرت و قلت

این دسته از سوره‌ها چه در زبان فارسی و چه در دیگر زبان‌ها به قالب‌های مختلفی درآمده و می‌توان مواردی مانند «بسیار»، «خیلی زیاد»، «عمده»، «بیشتر»، «اکثر»، «اغلب»، «کثیری»، «برخی»، «اندکی»، «موارد کمی»، «ندرتاً»، «کمتر»، «اقل»، «خیلی کم» را از میان عرف جامعه اصطیاد نمود. شایان ذکر است که گاهی در محاورات عرفی به جای استفاده از این سوره‌ها، از تشبیه استفاده شده و همان معنا ارائه می‌گردد؛ برای مثال «دریایی از اشک ریخت» اشاره به کثرت و «ذره‌ای از محبت در قلبش نیست» اشاره به قلت دارد.

۲. سوره‌های درصدی و کسری

در این دسته از کمیت‌نماها، موضوع به مثابه یک مجموعه با صد فرد در نظر گرفته شده و برای بیان مقدار و کمیت شمول حکم، از نسبت‌سنجی استفاده می‌شود؛ برای مثال «۲۴/۱ درصد انسان‌های جهان مسلمان هستند». گاهی سوره‌های درصدی برای واقع‌نما بودن، با برخی دیگر از سوره‌ها همراه شده و از خطای احتمالی جلوگیری می‌کنند؛ برای مثال «حدود هفتاد درصد درس‌ها پایان یافته است» یا «بیش از نیمی از کتب کتابخانه مطالعه نشده‌اند». در بسیاری از مواقع، سوره‌های درصدی در قالب سوره‌های کسری نیز جای گرفته و در گفته‌های شرعی و عرفی نیز کاربرد بسیار زیادی دارد؛ برای مثال در بحث از احکام ارث از این قالب استفاده شده و شارع نیز احکام خود را با بیان چنین کمیت‌هایی ارائه نموده است.

نمونه این بیان را می‌توان در سوره نساء بررسی نمود: «فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ وَإِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ وَلَا بُوَيْهَ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا الشُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَوَرِثَهُ أَبَوَاهُ فَلِلْمُتِّهِ الثُّلُثُ فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِلْمُتِّهِ الشُّدُسُ».^۱ در این آیه، موضوع دستور به جای حصر جزئی، در مقدارهایی معین محصور گشته و از این اجمال خارج شده است.

مقایسه خصوصیات سوره‌های سنتی با سوره‌های درجه‌بندی شده

پس از تعیین سوره‌های مدرّج، بایستی ویژگی‌های موجود در سوره‌های سنتی را رصد نمود تا وجدان یا فقدان هر کدام در سوره‌های جدید مورد بررسی قرار بگیرد. طبق فحوص و بررسی در کتب منطقی، می‌توان استفاده از «سور» در قضایای منطقی را دارای سه فایده اصلی دانست:

الف) رفع ابهام: اهمیت تعیین دامنه صدق که در مقایسه با قضایای مهمله معنا می‌شود، به حدّی است که شیخ اشراق در تعریف سور بدان اکتفا کرده و ماهیت آن را «المخرج من الإهمال» گفته است (شهاب الدین سهروردی، ۱۳۷۲: ۲۴/۲) بسیار واضح است که وجود ابهام و اجمال در قضیه از اصلی‌ترین اسباب ایجاد خطا بوده و موجب مغالطات فراوانی مانند «مغالطه تعمیم ناروا» می‌باشد.

ب) ساختاری بخشی استدلال: اگر از سور در قضایا استفاده نشود، قیاسی شکل نگرفته و منطق تصوّرات به غایت خود که حجت و استدلال است، واصل نمی‌گردد، زیرا بدون سور، قضایا تماماً در حکم جزئی بوده و طبق قاعده «الجزئی لا یكون کاسباً ولا مکتسباً» (تفتازانی و یزدی، ۱۴۱۲: ۱۷) تعمیم‌پذیری که لازمه شکل‌گیری قیاس است، حاصل نمی‌شود؛ در راستای همین مطلب نیز برخی از اندیشمندان، گفته‌اند: «لا اعتبار الا بالمحصورات» (مظفر، ۱۳۶۶: ۱۵۶).

ج) توسعه دانش: ناگفته پیداست که بدون در نظر داشتن کمیت گزاره‌ها و وصول به قضایای کلی، باب توسعه علوم منسد خواهد شد و دیگر عقل توان ورود به حوزه ادراک کلیات را نخواهد داشت؛ چه اینکه قضایای مهمله در حکم جزئی (دغیم، سمیح و دیگران، ۱۳۷۵: ۱۰۲۰) و قضایای طبیعی در حکم شخصیه بوده (صدرالدین شیرازی، ۱۳۹۲: ۷۹) و خود این دو نیز از این جهت که کلی نمی‌باشند، در

۱. «اگر [میراث‌بران میت] دخترند و بیش از دو دختر باشند، سهم آنان دو سوم میراث است؛ و اگر یک دختر باشد، نصف میراث سهم اوست. و برای هر یک از پدر و مادر میت چنانچه میت فرزندی داشته باشد، یک ششم میراث است؛ و اگر فرزندی نداشته باشد، و [تنها] پدر و مادرش ارث می‌برند برای مادرش یک سوم است [و باقی مانده میراث سهم پدر اوست] و اگر میت برادرانی داشته باشد، سهم مادرش یک ششم است»، (نساء، ۱۱).

علوم حقیقی جای نداشته و معتبر نیستند (قطب‌الدین رازی، بی تا: ۱۲۳).

بدیهی است که خصوصیت اول طبق طرحی که تا بدین جا ارائه شد، به خوبی در سورهای طبقه‌بندی شده، تأمین شده است، اما در منطق سنتی، ویژگی دوم و سوم تنها در مسورات کلیه معنا پیدا کرده و در قضایای جزئی، جز با آنچه در برهان افتراض بیان شده است، تأمین نمی‌گردد؛ لذا قضایایی که با سورهای طبقه‌بندی شده شکل می‌گیرند، گرچه تفاوت‌هایی با قضایای جزئی دارند، لکن در عمده احکام قضایا بسان گزاره‌های جزئی جریان پیدا کرده و به عنوان کبرای قیاس قرار نخواهند گرفت. این بیان در منطق سنتی گرچه برای برخی از علوم که به دنبال استدلال‌های برهانی هستند، صحیح می‌باشد، لکن در باقی علوم راهگشا نبوده و بایستی از طرحی که در بیان ابن‌سینا بدان اشاره شده است، استفاده نمود. تفصیل این مطلب مقامی دیگر را مطالبه می‌نماید.

رابطه سورهای طبقه‌بندی شده با منطق فازی و منطق احتمالات

سورهای طبقه‌بندی شده و منطق فازی: منطق سنتی ساختاری دو ارزشی داشته و فرضی جز تعلق یک فرد به مجموعه یا عدم تعلق آن را نمی‌توان در این منطق تصوّر نمود؛ این در حالی است که در منطق فازی، ارزش‌های مختلف و گوناگونی پیش‌بینی شده و می‌توان دامنه آن را تا بی‌نهایت گسترش داد. در این بستر با عنایت به قرارگیری مفاهیم مشکک در ناحیه محمول، دیگر گزاره‌ها از چارچوب صفر و یک یا همان کذب و صدق خارج شده و در مقایسه با افراد اقوی و أضعف، اعتبار و ارزش مختصّ به خود را پیدا خواهد کرد. طبق این مبنا، اگر مفهومی مانند «سرد»، «بلند»، «آسان» و... را به عنوان محمول قرار دهیم، می‌توانیم از انحصار میان ایجاب و سلب خارج شده و حکم به نسبی بودن حمل، طبق ارزش‌های مختلف بنماییم؛ برای مثال در گزارشی که از سنجش میان چند مایع ارائه می‌دهیم، نسبت به برخی حکم به سردی کرده و برخی دیگر را به سردتر به حساب آوریم (ر.ک: موسوی و صادقیان، ۱۳۹۵).

این ساختار، تأثیر شگرفی در صنعت گذارده و فتح بابی کم‌نظیر در تبیین‌های منطقی نموده است؛ اما با همه این‌ها، کاملاً با سورهای مدرّج و طبقه‌بندی شده متفاوت است. در سورهای مدرّج، اساساً نظر به صدق، کذب یا به‌طور کلی ارزش‌گذاری قضیه نبوده و سخن در کمیت شمول حکم نسبت به افراد موضوع می‌باشد. طبق این تفاوت اساسی، گرچه هر کدام از این دو تغییر ناظر به تحلیل قضایا بوده و می‌توان توجّه به زبان عرف و واقع‌بینی منطقی را به عنوان وجه اشتراک آن‌ها معرفی کرد، لکن حقیقت هر کدام مختلف از دیگری بوده و هیچ پیوندی میان آن دو نمی‌توان در نظر داشت.

سوره‌های طبقه‌بندی شده و منطق احتمالات: در منطق احتمالات، مجموعه‌های مختلف محاسبه شده و بر پایه محاسبه هر کدام، نسبت به آزمایش‌های تصادفی تخمین‌هایی مبتنی بر قواعد صورت می‌پذیرد. در این ساختار، فراوانی‌های نسبی که در هر احتمال وجود دارد، سنجیده شده و بر اساس آن، عمل‌ها و آزمون‌هایی که تا قبل از انجام آن، پیش‌بینی نمی‌شود را پیش‌بینی می‌کنند. فضای احتمال و نمونه و همچنین بررسی پیش‌آمدهای مختلف در متغیرها، از لوازم نظریه احتمالات می‌باشد که در گفت‌وگوهای پاسکال و فرما نیز بدان اشاره شده و اصول آن نیز توسط کولموگوروف و در جهت پردازش مدل احتمالات مدون گردیده است (لارسن، ۱۳۳۶: ۲۲ و ۲۳). فرآیند این منطق مبتنی بر ارزیابی احتمالات اولیه، بهره‌گیری از قوانین احتمالات و در نهایت تولید نتایج احتمالی بوده و این مسیر در تمامی احتمالات سه‌گانه - فیزیکی، آماری و استقرائی - تکرار می‌شود (پورحسن و احمدی، ۱۳۹۷: ۹ و ۱۰).

در یک نگاه تفاوت میان سوره‌های مدرج و مدل منطق احتمالات، در حقیقت به تفاوت مقدمه و ذی‌المقدمه است؛ به عبارت دیگر، برای رسیدن به نسبت‌سنجی مجموعه‌ها بایستی پیش از هر چیز، «نسبت» را معتبر دانسته و کمیت‌هایی را که ذیل آن به دست می‌آید، ارزشمند بدانیم. برای مثال، اگر گفته شود «اگر یک گوی از مجموعه‌ای که ۷۰ درصد آن قرمز است بیرون بیاوریم، احتمال بیرون آمدن گوی قرمز ۷۰ درصد است»، نسبت به یک فرد، حکمی احتمالی کرده و نتیجه یک عمل پیش‌بینی نشده را به صورت احتمالی، به دست می‌آوریم. همانطور که برای رسیدن به این نتیجه، چاره‌ای جز بررسی نظریه مجموعه‌ها نداریم، بایستی کمیت‌های مختلف نسبت به شمول حکم بر افراد را نیز معتبر بدانیم.

فارغ از این تفاوت، می‌دانیم که منطق احتمالات در تمام حالات راه‌گشا نبوده و تنها مواردی را مدل‌سازی می‌کند که در جهت عدم قطعیت به توزیع احتمالات پرداخته شده باشد؛ در حالی که سوره‌های مدرج به صورت گسترده و در تمامی حالات کاربست داشته و در عین حال با قطعیت سروکار دارد. نکته دیگر در اینست که در سوره‌های مدرج، به جای سنجش احتمالات، برای تخمین موارد تصادفی که توسط کسرها و درصدها شکل می‌گیرد، به سمت کشف ضوابط برای علوم و جریان احکام قضایا رفته و در درجه بعد، از آن مفاهیم مخالف استفاده می‌کنیم که هم ضوابط دقیق‌تری داشته و هم به جای بررسی حالت یک فرد، به تشکیل مجموعه منتهی می‌گردد، در حالی که در منطق احتمالات، به دنبال ارزش‌بخشی به استقراء بوده و در جهت دیگری تلاش کرده‌اند. بی‌تردید آنچه به عنوان ثمرات این سورها به حساب می‌آید، در این نوشتار جای نداشته و بایستی در مقاله‌ای دیگر، به صورت مستقل و با اتکا بر ساختار منطق سنتی بدان پرداخته شود.

نتیجه‌گیری

برای کاربردی کردن دانش منطق و بهره‌گیری از تحلیل قضایا که خود به عنوان شاخه‌ای مستقل از دیگر مباحث منطقی مطرح است، چاره‌ای جز تدقیق در محصورات و تبیین نوینی از رابطه این قضایا با نظر به سوره‌های جدید نداریم. طبق آنچه در مواضع متفاوت از علوم مختلف بیان شد، اگر این تجدید نظر در قضایای مسوّر صورت نگیرد، هدف علم منطق به عنوان خادم العلوم تأمین نشده و کاربردی بودن آن زیر سؤال خواهد رفت. بهره‌گیری از سوره‌های جدید که به صورت سور اکثری، اقلّی، درصدی، کسری، عددی و غیر آن قابل بیان است، برای تحلیل بسیاری از علوم و گزارش‌ها راهگشا می‌باشد.

لحاظ این دسته از سوره‌های مدرّج که در ذیل قضایای جزئیّه مطرح می‌شوند، نه تنها هیچ نوع خللی را در مباحث منطق سنّتی ایجاد نمی‌کند، بلکه سبب گشوده شدن دریچه‌ای به بسط ساختاری نیز شده و در عین حال تمامی خصائص سوره‌های موجود را دارد، لذا از همین طریق نیز به توضیح، تبیین و ارتقا احتیاج پیدا می‌کند؛ البته با توجه به اینکه در منطق جدید، اثری از آن نیست و در منطق فازی و منطق احتمالات بدین صورت بدان پرداخته نشده است، مراجعه به آثار منطق دانان مسلمان و استفاده از بستر منطق سینیوی برای گسترش قلمرو منطق، ضروری به نظر می‌رسد.

منابع

۱. ابن بهریز، حبیب و ابن مقفع، عبدالله بن دادویه - دانش پژوه، محمد تقی (۱۳۸۱)، *المنطق*، مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.
۲. ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۴۰۵)، *الشفاء: المنطق*، مکتبه آیه الله العظمی المرعشی النجفی (ره).
۳. — (۱۳۸۱)، *الإشارات و التنبيهات*، بوستان کتاب قم (مرکز النشر التابع لمكتب الإعلام الإسلامی).
۴. — (۱۳۸۳)، *منطق دانشنامه علائی*، (مشکوه، محمد، ویراستار)، دانشگاه بوعلی سینا.
۵. ابن نفیس، علی بن ابی حزم (۲۰۰۹)، *شرح الوریقات فی المنطق*، دار الغرب الإسلامی.
۶. ابهری، اثیر الدین (۶۷۸)، *كشف الحقائق فی تحرير الدقائق*، دست نویس.
۷. اخوان الصفا (۱۴۱۲)، *رسائل إخوان الصفاء*، الدار الإسلامیة.
۸. ارسطو (۱۹۸۰)، *منطق ارسطو*، دار القلم.
۹. اژه‌ای، محمدعلی (۱۳۸۷)، *جهت سور و جهت حمل در منطق قدیم*، حکمت و فلسفه، ۱۵ (۴)، ۹۱-۱۰۲.
۱۰. الخونجی، أفضل الدین (۱۳۸۹)، *كشف الأسرار عن غوامض الأفكار*، مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.
۱۱. ایزدی، محمد؛ و دارابی، علی رضا (۱۳۹۰)، *باز تأملی انتقادی در بهره‌گیری از سور مرتبه دوم در تحلیل شرطی لزومی، منطق پژوهی*، ۳ (۲)، ۱-۲۴.
۱۲. برخورداری، زینب (۱۳۸۴)، *تطور تاریخی تقسیم‌گزاره حملی از حیث موضوع، مقالات و بررسی‌ها*، ۷۸ (۳۸)، ۳۳-۵۰.
۱۳. پورحسن، قاسم؛ و احمدی، بتول (۱۳۹۷)، *نظریه احتمال و کفایت دلیل از منظر ریچارد سوئین‌برن، ذهن*، ۷۶ (۱۹)، ۳۴-۵.
۱۴. تفتازانی، مسعود بن عمر (۱۴۱۲)، *الحاشیة علی تهذیب المنطق*، مؤسسه النشر الإسلامی.
۱۵. حسن‌زاده آملی، حسن (۱۳۷۵)، *هزار و یک کلمه*، بوستان کتاب قم (انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم).
۱۶. حلّی، حسن بن یوسف؛ نصیر الدین طوسی (۱۳۶۳)، *الجواهر النضید فی شرح منطق التجرید*، بیدار.
۱۷. خوئی، ابوالقاسم (۱۴۱۸)، *موسوعة الإمام الخوئی*، مؤسسه إحياء آثار الامام الخوئی.

۱۸. دارابی، علیرضا (۱۴۰۲)، *روش‌های مختلف صورت‌بندی سورشرطی*، جاویدان خرد، ۴۴(۲۰)، ۱۱۲-۱۳۰.
۱۹. دغیم، سمیح؛ جهامی، جبار؛ عجم، رفیق؛ و جبر، فرید (۱۳۷۵)، *موسوعة مصطلحات علم المنطق عند العرب (ج ۱)*، مکتبه لبنان ناشرون.
۲۰. دهقان، مصطفی (۱۴۰۲)، *واکاوی اعتبار قاعده الحاق مشکوک به اعم اغلب، فقه و اصول (دانشگاه فردوسی مشهد)*، ۱۳۴ (۵۵)، ۴۶-۶۶.
۲۱. سبزواری، هادی بن مهدی (۱۳۶۹)، *شرح المنظومة (تعليقات حسن زاده)*، نشر ناب.
۲۲. ستوده، حسن (۱۳۱۸)، *آمار، مجموعه حقوقی*، ۱۳۵ (۳)، ۱۳۵۰-۱۳۵۲.
۲۳. سهروردی، یحیی بن حبش (۱۳۷۲)، *مجموعه مصنفات شیخ اشراق*، تصحیح: نجفقلی حبیبی و حسین نصر، وزارت فرهنگ و آموزش عالی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه).
۲۴. صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم (۱۳۹۲)، *حکمة الإشراق (تعليقه ملاصدرا)*، بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
۲۵. — (۱۳۷۸)، *التنقيح فی المنطق*، (یاسی‌پور، غلامرضا، ویراستار)، بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
۲۶. صدر، محمدباقر (۱۴۱۸)، *دروس فی علم الأصول*، جماعة المدرسين فی الحوزة العلمية بقم، مؤسسة النشر الإسلامي.
۲۷. طباطبایی، محمد بن علی (۱۲۹۶)، *مفاتیح الأصول*، مؤسسة آل البيت (عليهم السلام) لإحياء التراث.
۲۸. طه، عثمان (۱۳۷۵)، *قرآن، سازمان اوقاف و امور خیریه*، انتشارات اسوه.
۲۹. عظیمی، مهدی (۱۳۸۷)، *دلیل افتراض: گزارش و سنجش، پژوهش‌های فلسفی کلامی*، ۳۶(۹)، ۱۰۳-۱۲۰.
۳۰. — (۱۳۹۶)، *از دلیل افتراض تا معرفی و حذف سور وجودی، منطق پژوهی*، ۱۵(۸)، ۱-۳۲.
۳۱. فارابی، محمد بن محمد (۱۴۰۸)، *المنطقیات للفارابی*، کتابخانه عمومی حضرت آیه الله العظمی مرعشی نجفی.
۳۲. فخر رازی، محمد بن عمر (۱۳۸۴)، *شرح الاشارات والتنبیها*، (علی رضا نجف زاده، مصحح)، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
۳۳. فرامرز قراملکی، احد (۱۳۹۱)، *جستار در میراث منطق دانان مسلمان*، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

۳۴. — (۱۳۶۸)، جایگاه منطق در معرفت بشری، فرهنگ، ۴- (۱)۵، ۳۶۳-۳۸۸.
۳۵. — (۱۳۸۲)، از طبیعیه تا محمول درجه دو، مقالات و بررسی‌ها، ۷۴۲ (۲۱)، ۳۷-۵۶.
۳۶. فلاحی، اسدالله (۱۳۸۹)، گزاره ماهوی نزد ابن‌سینا و جهت سور، حکمت سینیوی، ۴۳ (۰)، ۶۶-۸۶.
۳۷. فناری، محمد بن حمزه (۲۰۱۲)، الفوائد الفناریة، المكتبة الهاشمية.
۳۸. فیاض، محمد اسحاق (۱۴۲۷)، المباحث الأصولية (الفیاض)، مکتب سماحة آية الله العظمی الحاج الشیخ محمد اسحاق الفیاض.
۳۹. قزوینی، علی بن اسماعیل (۱۴۲۲)، تعلیقه علی معالم الأصول (القزوینی)، جماعة المدرسين فی الحوزة العلمية بقم، مؤسسة النشر الإسلامی.
۴۰. قطب‌الدین رازی (۱۳۸۶)، تحرير القواعد المنطقية. بیدار.
۴۱. — (بی‌تا)، شرح المطالع فی المنطق، کتبی نجفی.
۴۲. قطب‌الدین شیرازی، محمود بن مسعود (۱۳۲۴)، درة التاج لغرة الدیاج، (سید محمد مشکوة، مصحح)، حکمت.
۴۳. لارسن، هرولد (۱۳۳۶)، نظریه احتمالات و نتیجه‌گیری آماری، (غلامحسین همدانی، مترجم)، انتشارات علمی دانشگاه صنعتی آریامهر.
۴۴. مظفر، محمدرضا (۱۳۶۶)، المنطق (مظفر)، اسماعیلیان.
۴۵. موحد، ضیاء (۱۳۹۸)، درآمدی به منطق جدید، (حسین معصومی همدانی، ویراستار)، انتشارات علمی و فرهنگی.
۴۶. موسوی، سیدقائم؛ و صادقان، رضا (۱۳۹۵)، بررسی منطق فازی و کاربرد آن در مسائل پیچیده، پژوهش ملل، ۱۵ (۲)، ۷۷-۸۹.
۴۷. میرزای قمی، ابوالقاسم بن محمدحسن (۱۳۷۸)، قوانین الأصول، مکتبه العلمیه الاسلامیه.
۴۸. نبوی، لطف الله (۱۳۷۷)، مبانی منطق جدید، سازمان مطالعات و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).
۴۹. نراقی، احمد بن محمد مهدی (بی‌تا)، شرح تجرید الأصول، [بی‌نا].
۵۰. نصیرالدین طوسی (۱۴۰۳)، شرح الإشارات و التنبیها للطوسی (مع المحاکمات)، دفتر نشر الکتاب.
۵۱. — (۱۳۶۷)، اساس الاقتباس. دانشگاه تهران.

52. Jay Hurley, Patrick. (1996). A Concise Introduction to Logic. Wadsworth Publishing Company.